



«احمد اقوام شکوهی»

یک عمر خدمت بدون غیبت

قدیم‌ها نقاره‌چی‌ها را «عمله شکوه» می‌گفتند. یعنی گروهی که کار تشریفات را انجام می‌دهند، این شد که نام شکوهی روی خانواده او ماند. احمد هم این نام و هم خدمت در آستان را از خانواده به ارث برده بود. سال 1324 کارش را به عنوان نقاره‌زن در حرم مطهر رضوی شروع کرد و حدود 72 سال یعنی تا وقتی که زنده بود، به عهده داشت. خودش گفته بود دور از حرم نمی‌تواند زندگی کند. «مثل ماهی که لحظه‌ای بدون آب نمی‌تواند زندگی کنم، من هم بدون بودن در حرم نمی‌توانم زندگی کنم. وقت‌هایی که از حرم دورم بی‌حال هستم، حتی بعضی از ساعات در طول روز که نقاره‌زنی نداریم، باز هم به حرم می‌آیم. در سنین جوانی که هم سن و سالانم به تفریح و گردش می‌رفتند، من تمام کیفم این بود که یک ساعت و نیم زودتر بیایم در نقاره‌خانه بنشینیم و از آن بالا فقط به گنبد طلایی حضرت نگاه کنم.» معمولا صبح‌ها پیش از همه به حرم می‌رفت. نمازش را در نقاره‌خانه می‌خواند و طبل‌ها را آماده می‌کرد. تازه یک ساعت بعد از آمدن او مابقی نقاره‌زن‌ها می‌آمدند و کار شروع می‌شد. بعدازظهرها هم قبل از غروب آفتاب می‌آمد و همه چیزش را آماده می‌کرد. «بنای نقاره‌خانه روی همین ایوان بود که الان هست، اما خود بنا با این بنای فعلی فرق داشت. نقاره‌خانه قدیم، چوبی بود و درست لب ایوان ساخته شده بود. می‌گفتند یکی از قجرها ساخته بودش. بیست تا پله می‌خورد تا از پشت بام ایوان به نقاره‌خانه می‌رسید. سقف نقاره‌خانه شیروانی بود. یادم می‌آید زمستان‌ها که برف و باران بود، جلوی نقاره‌خانه قندیل‌های بزرگی می‌بست و ما هر صبح، اول برف و یخ‌ها را تمیز می‌کردیم و بعد نقاره می‌زدیم. قدیم‌ها نقاره‌چی‌ها را «عمله شکوه» می‌گفتند، یعنی گروهی که کار تشریفات را انجام می‌دهد، از آن وقت نام خانوادگی ما «شکوهی» شد. نقاره‌زنی در خاندان ما موروثی است. پدرم نقاره‌چی حضرت بود. بعد من نقاره‌چی شدم. حالا هم پسرهایم نقاره می‌زنند.»

یک عمر بدون غیبت

به قول خودش اگر دفتر حضور و غیاب نقاره‌خانه را ورق بزنیم، غیبت که نداشت هیچ، تأخیر هم نداشت. یکبار که علت این همه نظم و انضباطش را پرسیده بودند، گفته بود: «منزل ما نزدیک حرم است. خانه‌ای قدیمی که از پدرم به ارث رسیده. خانه‌ای که با توجه به اینکه در طرح توسعه اطراف حرم است و بارها خواستند بخرندش، حاضر نشدم آن را با هیچ مبلغی و هیچ چیزی عوض کنم. گفتم همسایگی امام رضا(ع) را از دست نمی‌دهم.» همه چیزش را از این خدمت می‌دانست. می‌گفت: «تا به امروز از هیچ احدالناسی چیزی درخواست نکردم و هر

چه خواسته‌ام از خود حضرت بوده و ایشان هم عنایات بسیاری به من داشته‌اند. اصلاً همین که می‌توانم خادم حضرت باشم برای من کفایت است. با این که فرصتهایی بوده که می‌توانستم به لحاظ مالی وضعیت متفاوتی داشته باشم اما خادمی این بارگاه را با هیچ چیزی عوض نکردم. ارباب من امام رضا(ع) هستند. خیلی اتفاقات برای خودم یا دیگران افتاده که با عنایات حضرت همه‌شان ختم به خیر شده است، مثلاً روزی بینایی چشم‌هایم بسیار ضعیف شده بود طوری که در تست بینایی سنجی نتوانستم جهت علامتی را تشخیص بدهم. همان روز به نقاره‌خانه رفتم و چشم‌هایم را به درهای آنجا گذاشتم و بعد از آن ... و شفای بیماری قلبی خودم و همسرم...»

تراشکار بود و خدمت به حرم افتخارش بود. توی یک خانه قدیمی نزدیک حرم مطهر زندگی می‌کرد و راضی نبود از آن خانه جای دورتری برود. همسرش در مصاحبه‌ای در این خصوص گفته است: «حاج احمد تراشکار بود و در کارش هم مهارت خاصی داشت اما هیچگاه به فکر پیشرفت و کسب درآمد از حرفه خودش نبود شاگردانی از او این حرفه را آموختند و به کارخانه‌داری رسیدند اما او حتی در فکر خریدن یک مغازه هم نبود، تا پیش از بازنشستگی‌اش از کارخانه در سن شصت سالگی هم به صورت افتخاری به حرم می‌رفت و هم بر سرکار اما پس از آن دیگر شد خادم رسمی حرم او هیچگاه دنبال مال و ثروت نبود حتی هرچقدر خواهش کردیم از این خانه و محل کوچ کند نپذیرفت او می‌گفت این خانه را که نزدیک حرم است با کاخ ملک آباد عوض نمی‌کند از اینجا خاطرات زیادی داشت برایمان از بردن شبانه مادرش در دوران کشف حجاب از روی پشت بام‌ها با همکاری آژانی که دوستش بود تعریف می‌کرد و خاطرات فراوان دیگری که او را دلبسته این محل کرده بود.»

هفتاد و دو سال آن پله‌های نقاره‌خانه را هر روز بالا رفته و پایین آمده بود. به جسته‌اش که نگاه می‌کردی باروت نمی‌شد. اما سالم و سلامت بود و به خدمت هر روزه‌اش مفتخره بود. تا روز 20 آذر 1396 که حالش در حرم بد شد و نتوانست از پله‌ها بالا برود. همسرش در این خصوص در مصاحبه‌ای گفته است: «تا دو روز قبل فوتش سالم و سلامت بود و حتی نتایج آزمایش اخیرش هیچ نشانی از مشکل جدی نداشت، اما صبح روز 20 آذر وقتی ساعت پنج به نقاره‌خانه رفت و دیر برگشت، این دیر آمدنها غیر طبیعی نبود چون معمولاً زائران حاج آقا را دوره می‌کردند از او می‌خواستند تا حاجاتشان را به حضرت بگویند و او هم با صبوری و مهربانی پای درد دل مردم می‌نشست و برایشان دعا می‌کرد؛ اما این بار تاخیر نگرانم کرده بود چشم به راه بودم که یکباره دیدم پسر و نوهام زیر بغل‌هایم را گرفته و او را به خانه می‌آوردند. پرسیدم چه شده است؟ گفت زمان رفتن به نقاره‌خانه، داخل صحن سرم گیج رفت و به زمین افتادم، زائران بلندم کردند و من را به داخل یکی از اتاق‌ها برده و از آنجا به دارالشفاء بردند از قفسه‌سینه‌ام عکس گرفتند و بعد از نوار قلبی بازگشتیم. به دخترانم می‌گفت ای کاش همان جا که زمین خوردم و بیهوش شدم، به هوش نمی‌آمدم، شما به زحمت نمی‌افتادید اما این در بستر افتادن خیلی به طول نیانجامید صبح روز تلخ 22 آذر بیمارستان بود و می‌خواستند او را برای عکسبرداری و آزمایش ببرند اما حاجی مخالفت کرد و فقط خواهش کرد او را به خانه برگردانیم اصرار ما نتیجه

روایت

نداشت او را به خانه منتقل کردیم هنوز نیم ساعت نشده بود که او را در خانه بر تخت خوابانده بودیم ناگهان نفس عمیقی کشید و از میانمان رفت. آنقدر راحت و آرام که باورمان نمی شد و هنوز هم نشده است.» در میان ساختمان های پایین خیابان و در راسته شارستانی که به حرم حضرت رضا ختم می شود خانه ای قدیمی در کنار منبعی آجری بود که احمد اقوام شکوهی 91 سال پیش در به دنیا آمده بود و پس از عمری خدمت در همانجا از دنیا رفت.

منبع: عقیق، خبرگزاری تسنیم و قدس آنلاین

